

چهره های ماندگار: زرین تاج (طاهره، قره العین)



جهان امروز

۱۱۹۶-۱۲۳۲ / (۱۸۱۷-۱۸۵۳)

«هرکه هوای ره ما می کند

گر حذر از موج بلا می کند

پا نهد بر لب دریای من» (زرین تاج)

(بخش نخست، پیش زمینه های تاریخی و مناسبات اقتصادی)

زرین تاج در سال ۱۱۹۶ خورشیدی (۱۸۱۷ میلادی) در قزوین چشم به جهان گشود. پدرش شریعتمدار

پراوازه، حاج ملامحمد صالح برغانی بود. گذشته از پدر، عموهای وی نیز ملا محمدتقی برغانی

معروف به "شهید ثالث" و ملا محمدعلی برغانی بسیار واپسگرا، توانمند و خودکامه بودند.

با پیدایش شیخیه، در خانواده زرین تاج، گفتگوی پرتنش بین پدر و عموها بویژه ملامحمدعلی که

بینش "اخباری" داشت و دیگر سران مذهبی و ملایانی که به خانه اشان رفت و آمد داشتند، بالا گرفته

بود.

زرین تاج، در چنین شرایط و خانواده ای چشم به جهان گشود. پدر و عموهایش دو حوزه دینی را در

قزوین در تیول خود داشتند. هر دو حوزه که در کنار خانه‌اشان قرار گرفته بود، یکی برای طلبه‌ها و دیگری برای پسران خانواده و وابستگان آن‌ها برپا شده بود. زرین تاج به گناه دختر بودن هرگز اجازه نداشت بین پسران خانواده حتی در مدرسه خانوادگی حضور یابد. پس، به هرگونه که می‌شد از پشت دیوار به درس‌ها گوش فرامی‌داد و بنا به گفته‌ی احمد کسروی: "چون مدرسه کوچک خانوادگی به خانه‌اشان پیوسته و در میانه راهی باز می‌بوده، به درس‌ها گوش داده و از همان کودکی در گردهمایی و گفتگوهای شدید و جنجالی عموها و پدر شرکت می‌جست و با دلبستگی "قال و مقال‌ها" را دنبال می‌کرد." (احمدکسروی، شیعه‌گری، شیخی‌گری، بهایی‌گری)

در نیمه نخست سده هیجدهم میلادی، که ایران همانند دیگر کشورهای خاور به مناسبات سرمایه‌داری گره می‌خورد، جامعه با وزش دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی نوین انقلاب‌های سرمایه‌داری از اروپا روبرو شد. روبروای جامعه فئودالی، همانند زیربنا نیز دچار تنش گردید و در مذهب شیعه نیز، این کنش‌ها بصورت پیدایش دو برداشت متفاوت از مذهب، جلوه یافت.

با نگاهی به این گذار در مناسبات تولیدی، با پیدایش عناصر شجاعی همانند زرین تاج و آئینی که به نام بابی‌گری به آن گروید آشنا می‌شویم. او کوشید تا ایده‌ها و برداشت‌های خویش را از سکوی این انشعاب در دین، همانند شکاف بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که در مسیحیت سده 15 م. به رهبری مارتین لوتر رخ داد، تبلیغ کند. زرین تاج به بینش شیخیه پیوست و سپس به بابی‌گری و در آخرین سال‌های زندگی به نوعی برابری خواهی و جامعه‌ی اشتراکی گروید.

در چنین شرایطی بود که زرین تاج همانند عنصری تاریخی، پرورش یافت و از پشت دیوار و پرده، آموزش دید و سپس با دلبستگی و تلاش، ادبیات فارسی و زبان عربی را فراگرفت و از آن گذشته، به فراگیری فقه و مذهب کوشید و در نوجوانی، آن چنان به زبان عربی و قرآن چیره گشت که به بیان و برداشت‌های تازه‌ای از آیه‌ها رسید که شگفتی پدر و سایر رهبران مذهبی را برانگیخت، به گونه‌ای که پدرش افسوس می‌خورد که "چه می‌شد اگر این دختر پسر بود و خاندان مرا روشن می‌کرد". در این هنگام زرین تاج از راه نامه‌نگاری، با سید کاظم رشتی که به جانشینی شیخ احمد احسائی، نشست‌ه بود

پیوند داشت. زرین تاج به شیخیه پیوست. او که به دستور پدر، به اجبار به همسری پسر عمویش که آخوندی به شدت مرتجع و از سرسخت ترین دشمنان شیخیه به‌شمار می‌آمد در آمده بود، آشکارا به تبلیغ و پشتیبانی از شیخیه پرداخت. زرین تاج برخلاف سنت، اخلاق زمانه و باورهای کهنه‌ی مذهبی خانواده، از خانه و همسر اجباری دست کشید و سه فرزند خویش را به خانه پدری سپرد و در برابر تمامی احکام رهبران مذهبی تشیع از جمله پدر و عموها به مخالفت برخاست.

وی آن چنان قدرت بیان، نویسندگی و چیرگی در برهان و ابراز دیدگاه خویش، دست یافته بود که رهبر شیخیه در عراق از وی خواست تا رساله‌ای درباره‌ی شیخ احمد احسایی به نگارش درآورد. هنگامی که زرین تاج از عهده آن برآمد، رهبر شیخیه آنچنان به شگفتی درآمد که زرین تاج را "قرّة‌العین" یا نور دیده و "روح الفؤاد" نامید.

از اینکه زرین تاج جوان در آغاز چگونه شد که به خودآگاهی، به خردورزی و به بازگشت به اندیشه و مغز خویش بپردازد، شک را پیشه‌سازد و ایمان چشم و گوش بسته را مردود شمارد ناشناخته مانده است، اما بی شک، پیوند با پیروان شیخیه و آگاهی و قدرت اندیشه‌ی وی در این جهت‌گیری کارساز بوده اند. وی به هر روی، در برابر آنانی که جیره می‌گرفتند تا توده‌ها را به چاه نادانی بکشانند، شورید. او که با تمامی وجود، زشتی‌ها و نابرابری‌های حاکم را به جان احساس کرده بود، در بینش شیخیه و گفتگوهایی که به ارسطو، افلاتون، و برخی از جهان بینی‌های آنان، اشاره داشتند، نهال جنبشی را یافت تا علیه ستم، کهنه پرستی، جهل و دون پروری پندارهای مذهبی و نیز در برابر فرمانروایی مطلقه‌ی دین و حکومت استبدادی ارباب و رعیتی، قد برافرازد. او به این گونه، ستم به زنان را نفی، برابری زن و مرد را شعار خود قرار داده بود و سر به فرمان نهادن بی چون چرا به حکومت مجتهدان و شاهان را پایان یافته شمرد.

زرین تاج 26 ساله در سال ۱۲۲۲ خورشیدی (1843 م) همراه خواهر خویش، مرضیه که برای زیارت راهی کربلا بود، به سودای دیگری از راه بیابان به عراق رفت تا در کربلا به سیدکاظم رشتی، رهبر شیخیه بپیوندد. وی در راه بود که خبر مرگ رهبر شیخیه را شنید، به مدرسه سید کاظم شتافت و

در خانه و کنار همسر وی منزل گزید. او برای درس، پرده‌ای، میان خانه آویخت و مریدان و شاگردان سید کاظم را گرد آورد و پشت پرده و بی‌آنکه ادعای جانشینی رهبر را داشته باشد، درس‌ها و آموزش‌های استاد را به پیروان شیخیه آموزش داد.

شیخی‌گری

ریشه‌ی فکری بابی‌گیری در شیخی‌گری یا آموزش‌های شیخ احمد احسائی و جانشین وی سید کاظم رشتی نهفته بود. شیخ احمد احسائی خود از روحانیون عرب بود، در آموزش‌های وی نوعی فلسفه ارسطویی و عرفانی دیده می‌شد. شیخیه، امام دوازدهم (امام زمان) شیعیان را با پیکری جسمانی زنده نمی‌داند. به باور وی، امام 12 می‌تواند درونی شود و در جسم افراد فرو رود و به یاری این پیکرها به زندگی خود دوام دهد. این فرد حامل، شیعه کامل یا رکن چهارم (رکن اربعه) نامیده می‌شود که خود سید کاظم خویش را هیچگاه چنین نمی‌نامید و وعده حضور «رکن چهارم» را اما در همین برهه اعلام کرد. شیخیه، چند همسرگزینی مردان (پلی‌گامی) را گرچه «حلال» اما، آنرا نکوهش می‌کند، به برابری حقوق زن و مرد اعتقاد داشته و به همین سبب زرین تاج می‌تواند به جای پیشوای شیخیه، بنشیند و شاگردان و مریدان مرد وی را نیز آموزش دهد.

بابی‌گری

با مرگ کاظم رشتی، دانشجویان وی از جمله حاج محمد کریم خان کرمانی، خود را شایسته رهبری می‌دانست. اما، دیگر شاگردان سید کاظم که اینک خود به رهبران شیخیه مبدل شده بودند، در جستجوی «شیعه کامل» به دوردست‌های ایران روان شدند و سرانجام ملاحسین بشرویه، سید علی محمد شیرازی را در شیراز می‌یابد و پس از دیالوگ‌هایی، سید علی محمد به عنوان «شیعه کامل» شناخته می‌شود. او که در این هنگام جوانی ۲۴ ساله بود و در شیراز می‌زیست، باب نامیده شد و پس از چند ماهی، مریدان، از این نیز فراتر رفته، سید علی محمد را «نقطه‌ی اولی» نامیدند. هنگامیکه در تبریز تیرباران و سپس به دار آویخته شد، سی سال از زندگانی سید شیرازی می‌گذشت (۹ ژوئیه ۱۸۵۰).

در این زمان شورش‌های خرده بورژوازی به ویژه دهقانی سراسر ایران را فراگرفته بود. ایوانف،

ایران شناس شوروی، در کتاب بررسی تاریخ ایران، شمار بابیان را در این دوران یکصد هزار نفر (از جامعه کمتر از 9 میلیون نفری) گزارش می دهد. در اینجا لازم به یادآوری است که بابیه با بهایی گری تفاوت بنیادین بسیاری دارد و امروزه کمتر اثری از بابیه وجود دارد.

پرنس دالگورکی سفیر روسیه تزاری که بعدها به گونه ای فجیع کشته می شود، این نوآوران "خطرناک" را از آن روی که قوانین و مقررات طبقه حاکمه را نفی و به تقسیم دارایی بین همهگان عقیده دارند، تهدید آفرین می شمارد.

خیزش زنجان

در زنجان با مرگ محمد شاه پدر ناصرالدین شاه و اعدام باب، توده ها به رهبری محمدعلی زنجان (حجت)، با گردآوری بیش از پانزده هزار نفر، به قیام مسلحانه دست زدند. توده های تهیدست و زحمتکش، پس از دستیابی به زندان شهر و آزادسازی زندانیان، شهر را نیز، آزاد ساختند. در میان رهبران قیام زنجان، زحمتکشانی همانند کاظم آهنگر، عبدالله نانوا و عبدالله خرده فروش دیده می شدند. با گسیل لشگری مجهز به توپ و خمپاره از مرکز، با بیش از سی هزار نفر نظامی، جنبش توده ای زنجان پس از چندین ماه ایستادگی مسلحانه و حماسی، سرکوب شد. خیزش های دیگری از جمله در یزد به رهبری سید یحیی دارابی و نیز در تبریز، خراسان و فارس شعله کشید. خیزش تبریز که پایتخت دوم شاهان قاجار به شمار می آمد، باخسونت تمام، به وسیله سپاهیان شاه و روحانیون، سرکوب شد. در تبریز، بسیاری از آنانی که در برابر حکومت و مذهب حاکم به پاخاسته بودند، از مرد، زن و کودک، در آتش سوزانیده، به شکنجه و یا به بردگی فروخته و یا در زنجیر به شیراز و یا دوردست های دیگر به اسارت فرستاده شدند.

جنگ بابل

فرمانده جنگی دژ طبرسی در بارفروش (بابل امروز) با حسین بشرویه بود که به ویژه در شکست دادن خسرو قادیکلاهی از سوی حتی دشمنانی همانند روحانیون و حکومتیان، "الحق دلیر و شیرگیر" نامیده شده بود. بشرویه همزمان با قیام سالار در خراسان، همراه شده بود، در پی سرکوب این قیام، به دست

حمزه میرزا حشمت الدوله، دستگیر و به زندان افکنده شد. او از زندان گریخت و به مازندران آمد و پس از شرکت در همایش دشت بهدشت، به فرماندهی دژ طبرسی پیوست. پیروزی های زحمتکشان در بارفروش و شکست های پی‌درپی و گنج‌کننده‌ی حکومتیان و ملاها در منطقه، ناصرالدین‌شاه و همسر خواهرش، امیرکبیر را برآن داشت تا رژیم قاجار، شاهزاده مهدیقلی میرزا را به جنگ علیه آنان گسیل کند.

رهبران جنبش، در نزدیکی گور (شیخ طبرسی) دژ و سنگرهایی ساختند و از آنجا تبلیغاتشان را در میان دهقانان آغاز کردند. به زودی افزون بر دو هزار تن برزگر بی چیز و پیشه‌ور از مازندران و تهران و آذربایجان و حتی فارس و تهران گرد آمدند. ملا محمد علی بارفروشی و ملاحسین بُشروی و یارانشان در دژ و زرین تاج، در بیرون، کوشش داشتند در اینجا مالکیت خصوصی را ملغی کنند، دارایی همگانی پدید آورند و برابری همه‌ی مردم را نوید دهند. کلیه اموال موجود، جزو دارایی همگانی اعلام شد. در تهران، میرزا تقی خان امیرنظام (امیرکبیر)، نخست وزیر ناصرالدین شاه به خان‌های مازندران فرمان داد تا با نیروهای محلی این قیام را سرکوب کنند، اما شورشگران، دسته‌های مسلح خان‌ها را در هم شکستند.

بسیاری از خان‌ها و بزرگ مالکین مازندران و روحانیون فربه را که از پیروزی بابی‌ها به هراس افتاده بودند، از شهرها و املاک خود گریختند و به کوه‌ها پناه بردند. اینان شایعه پراکنده که گویا خیزشگران، اموال مردم را غارت می‌کنند و زنان اشتراکی دارند...

در اکتبر ۱۸۴۸ ارتش شاه برای سرکوبی شورش، از تهران به مازندران گسیل شد (افزون بر دو هزار نفر)، این نیرو نیز با شکست روبرو گردید.

رهبری زرین تاج

زرین تاج، برداشت دیگری از آئین بابی، ارائه داد و آنرا تا حد تبیین یک جنبش توده‌ای بیان کرد. این جداگستگی و بیان نوین، علیه شاه و شرع، در اواخر دوران حکومت سومین شاه قاجار - محمد شاه - عصیانی سرسخت به شمار می‌آمد و در جنبش مزدکیان و خرم‌دینان سرچشمه داشت. با شعار برابری

و حقوق مساوی برای مردان و زنان، لغو مالیات‌ها و همه‌ی بدهکاری‌ها به دولت و مالکین، برداشتن هرگونه اجبار و واجبات مذهبی که بطور عمده از سوی زرین تاج پیشنهاد و تبلیغ می‌شد، مضمون و شکل دیگری یافت. این جنبش در مازندران، آذربایجان و فارس و خراسان گسترش بیشتری یافت و چندین سال در برابر ارتش حکومت مرکزی و فئودال‌های محلی و رهبران مذهب شیعه، مقاومت ورزید. در سال ۱۸۵۰ آخرین مقاومت زحمتکشان به رهبری محمدعلی زنجانی (بابی) در زنجان پس از هجوم ارتش ۳۰ هزار نفره‌ی ناصرالدین شاه که با توپخانه پشٹیانی می‌شد، درهم شکست و میرزا تقی خان امیرکبیر، رهبری سرکوب این جنبش را به عهده داشت. مبارزه و ایستادگی دلیرانه‌ی برزگران و تهیدستان مازندران، مشهور به جنگ "قلعه‌ی طبرسی"، از سال ۱۲۲۷ تا ۱۲۲۹ خورشیدی در بیست کیلومتری بابل (بارفروش) با پایداری جانانه و خونبار زحمتکشان برپا بود. روستائیان تهیدست، در برابر توپ و توپخانه و نیروهای حکومت قاجار، زمینداران و روحانیون شیعه، بیش از شانزده ماه جانبازی و ایستادگی کردند. در فارس به ویژه نیریز و سروستان و استهبانات، این جنبش فوران یافت و به خون نشست.

حسین بشرویه که پس از مرگ استاد شیخیه در جستجوی «رکن چهارم»، سرانجام در شیراز، سید علی محمد شیرازی "باب" را یافته بود، نامه‌ی زرین تاج که وی را "شیعه‌ی کامل" یا "رکن رابع" نامیده بود به او سپرد و باب زرین تاج را به نام طاهره، نوزدهمین نفر از یاران خویش نامید.

با حضور زرین تاج در عراق زیر اشغال حکومت عثمانی، حضور و فعالیت‌های ضد دینی وی خشم ملایان را برآشفته. ملایان شیعه در کربلا از حکام دست‌نشانده‌ی عثمانی خواهان اخراج زرین تاج شدند. اوباشان بسیج، به خانه‌ی وی هجوم بردند. زرین تاج، به ناچار به بغداد رفت و دو ماهی در خانه‌ی سید محمود آلوسی، مفتی شهر، ماندگار شد و با وی گفتگوها و دیالوگ‌های بسیاری داشت.

سرانجام گزارش‌های بالا گرفتن خیزش‌های توده‌ای علیه حاکمیت قاجار و سرپیچی بسیاری از حکومت و دین را در ایران شنید. به ناچار، از عراق با گروهی از یاران خویش، از راه کرمانشاه و همدان به قزوین رسید. در نزدیکی‌های قزوین، پدر به پیشواز وی شتافت و از همان جا به پند و ارزند

او پرداخت که دست از باب و شیخیه بردارد و "به خانه شوهر و به بچه داری اش" بازگردد. آخوند ملامحمد صالح برغانی می‌گفت: "ای دختر! من به فضل و دانشات آگاهی دارم، اگر تو خودت ادعای باب بودن می‌کردی، برایم قبول آن مشکل نبود، اما چگونه می‌توانم، بپذیرم که تو با این همه فضیلت تابع کسی شوی که دانش و علم و سواد تو را ندارد!" اما درخواست‌ها و تهدیدات پدر و دیگران اثری نبخشید.

در همین روزها بود که ملامحمدتقی، عموی زرین تاج که پدر شوهر وی نیز به شمار می‌آمد، به دست ملا صالح شیرازی که از همراهان زرین تاج بود به ضرب خنجر از پای درآمد. زرین تاج را فرمانده این ترور نامیدند و بازداشت شد و به فتوای روحانیون شیعه در خانه‌ی حاکم قزوین زندانی گردید. شبانه اما، به یاری زنان خانواده و یاران خویش، رهایی یافت و به تهران شتافت. از تهران همایش تاریخی «بهدشت» را سازماندهی کرد. درگردهمایی عظیم دشت "بهدشت" شرکت می‌کند تا سپس به جنبش دهقانان و پیشه‌وران در «بابل» به دژ جنبش بپیوندد.

این گردهمایی در روستای بهدشت در هفت کیلومتری شاهرود برپا گردید. در این گردهمایی تاریخی که در میانه‌ی سال ۱۲۲۷ خورشیدی انجام گرفت، زرین تاج که اکنون بیش از سی‌سال نداشت، به مدت ده روز با سخنرانی‌های شورانگیز و بیان دیدگاه‌های نوین که می‌توان گفت در آن روزگاران، آن هم از سوی یک زن جوان، در دنیا کم مانند می‌نمود، و در مشرق زمین و تمامی ممالک مسلمان نشین بی‌مانند، آنچنان شور و شورش آفرید که می‌توان در درازای تاریخ کم نمونه به شمار آورد. سخنرانی‌های پرشکوه و نوین زرین تاج در این ده روز، پایه‌های حکومت قاجار، مذهب تشیع و اساس دین را به لرزه افکند. زرین تاج، همانند مزدک، تمام دین‌ها را پوشیده و احکام دینی را ملغی و مالکیت عمومی را بر زمین و دارایی و افراد را پایان یافته اعلام کرد و همگان را روی زمین به اشتراک در زندگی اجتماعی فراخواند: «ای احباب (ای یاران)! این روزگار، از ایام فترت [زمان بین دو دوره] شمرده می‌شود و روز تکالیف شرعی به یکباره ساقط است. از این روی این عادات سابقه از قبیل صوم [روزه] و صلوة [نماز] و دعا را باید کنار گذاشت. آنگاه که حضرت "باب" اقالیم سبعة

[هفت قاره] را فراگیرد و این ادیان منسوخ پوسیده را از بین بردارد، به تازه شریعتی آورد و تشکیل امتی دهد، آن وقت هر تکلیفی که بیاورد بر تمامی خلق روی زمین واجب است. اینک اگر ما و شما در اموال و انفاس شریک یکدیگر شویم و در عرض و ناموس سهم یکدیگر، عقاب و نکالی [عذاب] نخواهد بود...»

زرین تاج، در پایان سخنرانی های شورانگیز و آتشین خویش، روبنده و چادرسياه بردگی و دینی را برگشود و به دور افکند. او بدین وسیله برای نخستین بار در ایران پس از تاخت و تاز سپاهیان اسلام و گذشت نزدیک به سیزده سده تحمیل کفن سیاه بر زنان، آغاز مبارزه در برابر خوارشماری و اسارت، برای حضور، آزادی و ابراز هویت زن در جامعه را اعلام نمود. این سخنان و این عمل جسورانه و انقلابی زنی که خود سال ها در اسارت پندارها و زنجیر خانواده‌ای از سران مذهبی به سر برده بود، برای شرکت کنندگان، آن چنان دور از انتظار و شوک آور که بر برخی از افراد حاضر به ویژه "بابیان" محافظه کار و مذهبی، گران آمد و برخی بر خود خنجر کشیدند. از جمله محمدعلی بارفروشی که از رهبران رادیکال و رده‌ی نخست بابیان بود، زبان به سرزنش وی گشود. اما چیزی نگذشت که همگان در برابر برهان های کوبنده‌ی زرین تاج به او پیوستند. گرچه خواهر عبدالبا که نزد بهائیان به گفته‌ی احمد کسروی مانند "فاطمه‌ی زهرای شیعیان" به شمار می آمد، او را سرزنش کرده و در نامه‌ای به تهران چنین نوشته است: «قرّة‌العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی‌توانیم به‌در آوریم!»

نه تنها برخی از سران بابی و سپس بهایی بلکه کسانی چون احمدکسروی که به نقد شیعه‌گری، شیخیه و بابیه می تازد، نیز در برابر شجاعت و پیشتازی زرین تاج شگفت زده می‌مانند. کسروی، گرچه زرین تاج را "شیرزن" و "شوریده" و او را یکی از زنان کم مانند جهان می شمارد، اما بنا به درک و بینش طبقاتی و نیز افکار سنتی و آلوده به مرد سالاری، بر او خرده می‌گیرد که "جستن از خانه شوهر و همراهیش با مردان و آن داستان دشت "بهدشت" دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان".

(احمدکسروی، شیعه‌گری، شیخی‌گری، بهایی‌گری)

پیام تاریخی زرین تاج، غوغا آفرین و بی همانند بود، و هم از آن روی که این سنت و مذهب شکنی از سوی یک زن به ویژه آنکه در یکی از تاریکترین دوران فئودالیسم و مردسالاری در برابر برگزیدگان و روشنفکران و نیز افرادی که از گوشه و کنار ایران، پنهانی در آن گردهمایی توده‌ای حضور یافته بودند، با استدلال و منطق انجام می‌گرفت، تاریخی و یگانه ارزیابی می‌شود. و بالاتر از همه آنکه، برای نخستین بار در تاریخ ایران بعد از چیرگی اسلام بر جامعه، آنچه را که مذهب به عنوان وظیفه اصلی در تاریخ جوامع طبقاتی به عهده داشت، ملغی اعلام کرده و انقلابی‌تر آنکه مالکیت خصوصی را مردود می‌شمرد و دولت پشتیبان طبقه مسلط را نشانه می‌گیرد و مالکیت اشتراکی را اعلام می‌کند. زرین تاج در چکامه‌ی شورانگیز خویش اعلام کرد که مردم از بند و زنجیر قوانین مذهبی _ حکومتی و طبقاتی آزاد می‌باشند. لغو پرداخت هرگونه مالیات به دولت، اربابان و زمین داران بزرگ و اوقاف و اشراف، لغو بهره‌ی مالکانه و تمامی امتیازات طبقاتی، هسته‌ی پیام زرین تاج به زحمتکشان بود. زرین تاج، دلاورانه فراتر از حسن صباح بر تارک مبارزات پیشه‌وران و روستائیان و شهریان تهیدست ایستاد.

در همایش دشت بهدشت، محمدعلی بارفروشی(قدوس) که از نزدیکترین هم‌گرایان و یاران زرین تاج بود، با اعلام اینکه مذاهب کهن پایان یافته است، همه‌گان را به سرپیچی از پرداخت مالیات و سیورسات و اجرا نمودن مقررات، فرامین و قواعد دین و دولت، فراخواند. وی نیز به پیروی از زرین تاج، از لغو مالیات و اشتراک اموال و برابری داراییان و نداران سخن گفت.

پس از پایان همایش تاریخی دشت بهدشت شاهرود، زرین تاج برای شرکت و سازمان دهی مبارزه طبقاتی در دژ طبرسی، راهی ستاد جنگی زحمتکشان، که از دژ طبرسی رهبری می‌شد و در درازای جنگ بر پا گشته بود روانه گردید و در "نور" درنگی کوتاه کرد، اما در راه "کجور"، اسیر و به تهران فرستاده شد تا چهار سال به بند کشانیده شود...

ادامه دارد... در بخش دوم، به سرانجام و سروده‌هایی از زرین تاج می‌پردازیم)

برگرفته از سایت: "حزب کمونیست ایران"